

## نامه‌ای از پسر فضل‌الله حروفی

در کتابخانه «ملت» استانبول در قسمت نسخ خطی فارسی علی‌امیری افندی بشماره 825 متنی نظرم را جلب کرد که در نوع خود جالب توجه است. این متن شامل نامه‌ایست که پسر فضل‌الله حروفی<sup>۱</sup> بیکی از پیروان پدرش بنام «حسن» نگاشته است.

بعد از سوؤ قصد نافر جام روز ۲۳ رجب سال ۸۲۹ هجری قمری که توسط یکی از فدائیان حروفی بنام «احمدلر» بجان میرزا شاهرخ تیموری بعمل آمد (قبل از آن نیز سوؤ قصدی بجان میرزا جلال‌الدین میرانشاه متوفی در ۸۱۰ هجری ترتیب یافته بود) عده‌ای به اتهام شرکت در این توطئه دستگیر شدند.

این نامه مر بوط به دستگیری و محاکمه پسران فضل‌الله حروفی است و بیشتر از این جهت قابل تعمق است که نویسنده بالحن استهزاء بچریان محاکمه خود و برادرش امیر نورالله استرآبادی حروفی اشاره می‌کند و طرز استدلال و دانش قاضیان و عالمان بنام آن عهد را بیاد انتقاد می‌گیرد.

این مکتوب در ۱۷ برگ بطرز رساله‌ای تنظیم یافته و دارای جلد مقوایی است. ابعاد صفحات  $۱۶/۵ \times ۱۱/۵$  و ابعاد خط  $(۸ \times ۱۰/۵)$  سانتیمتر مربع است و هر صفحه دارای ۱۵ سطر میباشد. در حین استنساخ این مکتوب بهتر دیدم که املاء آنرا همانطور که هست حفظ کنم و آنچه بمتن علاوه شده یا تصحیح گردیده داخل این علامت ( ) آورده‌ام.

---

۱- برای اطلاع از احوال فضل‌الله استرآبادی حروفی و فرقه حروفیه رجوع شود به :  
ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی جلد اول؛ طرائق الحقایق جلد دوم؛ حبیب‌السير جزء سوم ص ۱۲۷؛  
مجمل فصیحی احمد خوافی در ذیل حوادث سال ۸۲۹ هجری قمری؛ مقدمه کشف‌الظنون حاج خلیفه  
جلد دوم بقلم فلوگل آلمانی.

مجموعه رسائل حروفیه بتصحیح کلمنت هوارت و ذیل آن بقلم دکتر رضا توفیق که بزبان فرانسه نگاشته شده است. از همه مهمتر بایستی نسخه نفیس خطی کتابخانه دانشگاه استانبول را که به شماره ۱۲۹۱ ضبط شده نام ببریم. این نسخه بصورت مجموعه‌ایست منظوم و منثور چون :  
(جاویدان‌نامه و توحید‌نامه و کرسی‌نامه و استیفا‌نامه و ...) . این مجموعه با ابعاد  $(۶ \times ۱۱/۵)$   $۱۵ \times ۱۰/۵$  سانتیمتر مربع و دارای جلد نو است و بنظر میرسد (با در نظر گرفتن خط و کاغذ) مربوط به قرن دوازدهم هجری باشد.

ب - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا کبھیص اعوذبک من الذنوب النی توجب النقم

عاشقی را از خلیل آموختن می توان گرمی توانی سوختن

جناب افضل العارفين و اکمل العاشقين و زبدة الواصلين و قدوة-

الموحدين المخصوص بعناية فضل الله رب العالمين مولانا حسن سلام الله عليه سلام

و دعوات قبول فرموده اشتیاق غالب داند ملاقات عن قریب میسر باد بحق

من عنده علم الكتاب بعد از سلام اعلام می رود که عجب از آن جناب که

درازین ورطه بحر هائله که در این مدت پنج سال حضرت امیر با این فقیر

حقیر در عین تلاطم و فتنه آن گرفتار شدند آن جناب بهیچ وجه از وجوه بحال

این فقیران اشتغال نمودند توقع آن بود که قدم در راه عشق صدق نهاد

سرباز و جان فشان به از دیگران می آمدند و بخیر و شر امام و مخدوم (و)

مخدوم زاده خود داخل شده با انواع استعداد در استخلاص می کوشیدند اگر

نعوذ بالله قصه بر نوعی دیگر بودی در آن راه نیز همراهی کردند از آن

وجه که نسبت با این جهانیان اگر جهادست با آن قوم معینی اولادست

(اولاست) | و اگر شهادت است هم بردست ایشان اولاست که بدترین قوم

۲- الف

روزگار ایشانند با انواع ادله و براهین که آن جناب را معلوم است پس

می بایست که با وجود آن فعل که از ایشان در وجود آمده است و این کار

دیگر که عن قریب بذات قیام در نمودند از مشرق و مغرب عالم هر جا که

درویشی از درویشان بود او (رو) بدان طرف نهاده بعلم و حال و مال و منال

و تیغ و تبر کوشش می نمودند از مرد وزن خصوصاً اهالی و سر آمد درویشان

همچو ان سید شریف و غیره که گفتن آن طولی دارد عجب که قصه منعکس

واقع شد و هیچکس یاد از مخدوم و مخدوم زاده خود و امام زمان خود نکرد

وهر یکی سخنی چند و دلیلی چند ضعیف برهان خود ساخته در هر گوشه یکی بمال و یکی بمنصب یکی بمعاش یکی بزن و یکی بفرزند یکی بجان هر یک بچیزی ناچیز خود را مقید ساخته از راه حق باز ماندند حتی که بچند کسی که نزدیک بود مثل سید شریف و خواجه سلیمان و غیره مکتوب نوشته و تنبیه گردانیده شد جواب برعکس شنیده شد که نه بدرویشی و نه بدین‌داری و نه باصطلاح (باصلاح) راست بود چون حضرت ج‌ه فرموده‌اند که خدا کس بی‌کسانست صدق‌الله زور بازوی یدالله فوق ایدیهم | مؤید و ناصر و معاون حضرت پناهی\* نور قدیم خود خلد امامت شد و همه ملائین را منکوب و مخدول و منهزم گردانید چنانکه مختصر آن گفته شود .

۲- ب

احوال چنان بود که چون حضرت امیر را با این فقیر از ولایت مازندران محبوس بردند آن ملعون از دار الشیطان هرات بیرون آمده بود بعزیمه محاربه با ترکان قزاقون و بجلگه کویان و بحر آباد رسید ما را بعسا کر آن ملعون رسانیدند امراء دیوان اجلاس کردند و ما را طلب داشتند مثل امیر علی که و امیر فیروز شاه و شیخ لقمان و خواجه پیر احمد وزیر و غیره و در اثناء سخن آغاز کردند که شما بچه جهت کس فرستادید میرزا را بکار زدند حضرت امیر فرمود که ما کس نفرستادیم و این کار با ما نبود و در آن وقت و زمان که این حال واقع شد ما از تبریز بده روزه راه دور بطرف بدلیس و کردستان بودیم و این قول در باره ما دروغ و بهتان است .

امیر فیروز شاه گفت که سید شهرستانی از ساری مکتوب فرستاد بدیوان میرزا که من بتبریز رفتم و بصحبت امیر نورالله رسیدم در زاویه ایشان من و خواجه سیدی محمد در صحبت او حاضر بودیم و جماعت چند | کثیر او گفت من کسی فرستادم که میرزا شاه رخ را بکار زدند این بار علیه‌اللعنه بار دیگر بفرستم تا کار او را تمام کنند .

۳- الف


حضرت امیر در جواب فرمود که شما بطرف تبریز روانه شده‌اید چون بدان موضع برسید از خواجه سیدی محمد تفتیش کنید هر چه ایشان فرمایند شما و ما بدان اختصار کنیم و دیگر فرمودند که اگر گناه فرزندی مولانا فضل‌الله ج ۵ ثابت است سر تراشیدام (تراشیده‌ام) و ناخن گرفته و وضو ساخته و بشپید شدن آمده‌ام تقصیر مکنید .

امیر فیروزشاه در جواب فرمود که گناه این نیست گناه آنست که شما کس فرستاده‌اید و (کذا) قصد میرزا که کرده‌اید .

باز حضرت امیر در جواب فرمودند که اگر بحسب شرع و گواه اثبات شود که آن کس را من فرستاده‌ام که بدین کار قیام نماید هر چه قصاص باشد بکنید آن ملعون که ایغاقی ما کرده بود و معارض شد و گفت که شما سی هزار کس یراق کرده بودید که تا بمیرزا در دامغان و سمنان سو راه محاربه کنید با اسکندر از مقابل معارضه کند و شما از قفا در آید و لشکر میرزا را منہزم سازید و امیرزاده اسکندرزاد نصرته از تبریز شمارا از جهت آن بیرون کرده است که میخواستہ | اید در تبریز خروج کنید و در راه تبریز و سلطانیہ ہفتاد کس کشتہ اید و چندین زن را شکم دریدہ و فرزندان بقتل آورده اید .

۳- ب

حضرت امیر در جواب فرمودند کدام عقل قبول کند که این فقیر دریک حین خواسته باشم که خروج کنم و تبریز را بگیرم و کس بفرستم که پادشاه این تخت را بکارد بزنند و خواهم که این تخت را نیز مسخر کنم و تخت تبریز را اگر عقل شما در این پایه است که این مقدور بشری باشد و تواند بود کسی این فکر کند هر چه فرماید مسلم خواجه پیر احمد وزیر با آن ایغاق دشنام آغاز کرد و گفت که بیت‌العمل پیدا کرده است انشاء دروغ می‌کند تا پنجاه تنگہ دیگر بستاند مگر در اول ایغاقی پنجاه تنگہ

ستانده بوده است حضرت امیر در جواب فرمود که اگر شما راست پرسید این احوال را [۱] نیکو و اگر نی چه غم چون دیوانی هست که شما و دیوان شما که بر کی را گرفتن بدست و انداختن که بنزد آن دیوان باین قدر نمی‌سنجد ایشان در جواب فرمودند که حکایت شما آسان کاری نیست صبر می‌باید کرد تا به تبریز رویم و اما این حکایت را تحقیق کنیم و باز آییم و در دین و مذهب | شما نیز سخنی چند می‌گویند همه را تحقیق کرده حکم نافذ کرده شود بهر نوع که ثابت شود و آن مجلس بآن آخر شد برخوا (خا) ستند و بنزد آن ملعون و ملعونه رفتند و تقریر صورت حال کردند اختصار بر رجعت از تبریز کردند و حضرت امیر را در یوم ازین فقیر جدا ساخته بطرف قلعه سرخس روانه کردند و این فقیر را بطرف قلعه هندوان بلخ فرستادند تا آمدن ایشان مدّة يك سال و هفت ماه کشید آن بود که رجعت کردند چون ببقعه جام رسیدند و کوسو بطرف قلعه سرخس بطلب حضرت امیر کسی فرستادند و در اثناء آن در عقب این فقیر نیز کس فرستادند تا آمدن این فقیر حضرت امیر را بآن ملاعین التفا (التقا) دست داده بود و مباحثه چند شده چنانکه حضرت امیر را چون بمجلس آن ملعون برده‌اند جمیع ملاعین مدرسه و شیاطین یا جوع و مأجوع حاضر در آن مجلس مثل مولانا زاده ابهری که صاحب فتوی اوست در مملکت خراسان و مولانا نورالله و مولانا فصیح و قضاة و طلبه بجمع آن ملعون سؤال کرده است و گفته و انگشت بر ابرو نهاده که بگو که این کدام حرف است | حضرت امیر در جواب فرموده است که ایشان که صاحب این قولند میفرمایند که حروف  (سی و دو) است و خطوط در وجه انسانی (سی و دو) در عدد حروف

۴- الف

۴- ب

۱- این علامت بحای «سی و دو» در موارد مختلف این مقاله بکار رفته که برای احتراز

واقع شده است بعد از آن ملعون رو بآن ملاعین مدرسه کرده است که با این شخص بحث کنید مولانا نورالله در جواب گفته است که در استان در ملک ملک عزالدین کرد در حمام بودم مولانا حسن را دیدم در مسلخ حمام و با او مباحثه دست داد او در بحث گفت که مولانا فضل الله ج ۵ حضرت عیسی است که از آسمان آمد و ظاهر شد این قول کفر است و اعتقاد ایشان همه اینست و اینها همه کافرند و کشتنی .

حضرت امیر در جواب فرموده اند که آنچه از من شنیده اید مؤاخذام (مؤاخذام) قول دیگری بمن چه تعلق دارد قول آن ملعون باطل شده است بعد از آن آن ملعون بزرگ و آن تخم شیطان عنید پلید رو بحضرت امیر کرده است و گفته که تو ازینها سوال کن و بحث کن حضرت امیر فرموده است که در نص کلام است که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و کَلَّ شَىْءٌ اَحْصِيْنَاهُ فِي (امام مبین) و لا یغادر | صغیره و لا کبیره الا احصیها و نماز در شرع رسول امر کَلِّیْسْتِ چنانکه حدیث است که اول ما یحاسب به العبد - الصلوة و من ترک الصلوة عمداً متعمداً فقد کفر و حضرت امام المتقین میفرماید که الصلوة عماد الدین پس امری چنین کَلِّی باید که در کلام الله باشد که این امر از صغیر یا از کبیر خواهد بود و این نماز منحصر است در هفده و پانزده شما که علما ایید (بید) باید که دانید که چونست و کجاست همه سکوت کرده اند و باز آن ملعون گفته است سوألت جواب بگوئید ایشان همه سکوت کرده اند در بار سیم مولانا نورالله بجواب مشغول شده است و گفته که بسیار امور شریعت هست ما میدانیم بسیار هست که نمی دانیم او خود جواب گوید آن ملعون گفته است بحضرت امیر که تو خود جواب بگوی حضرت امیر فرموده است نماز اصل عبادتست و بی کلام نماز روا نیست و اصل کلام مفرد است و اصل مفردات چارده حرفتست و سه حرف

۵- الف

دیگر در ضمن آن چهارده است که هفده است نماز حضر | در عدد آن می‌گذاریم مولانا نورالله گفته است در جواب که صاحب کشف این را شمرده است چهارده است تو از کجا می‌گوئی که هفده است حضرت امیر در جواب فرموده اند سه حرف دیگر هست در ضمن این چهارده حروف که آنرا صاحب کشف ندیده است چنانکه از صاد دال و اذالف فی و ازنون و او از اجزاء این حروف هر چند که تحلیل آن می‌کنی بلا تکرار غیر از این سه حرف حرفی دیگر پیدا نمی‌شود و کلام مرگبست از  (بیست و هشت) حرف چون هفده اوایل سوره را در عدد نماز حضر طرح می‌کنیم یازده میماند یازده رکعت نماز سفر در عدد آن یابیم و لام الف بلا تکرار چهار حرف است که بر زبان عرب جاری نیست و در کتب سماوی بغیر از کلامی که بر رسول ما نزول کرده است هست که آن پاچاژاهاست که چون آن چهار را با آن یازده که در اوایل سوره نیامده است ضم می‌کنیم پانزده می‌شود و نماز جمعه در عدد آن‌ها می‌یابیم و در کلام آمده است که اذا بدلنا آیه مکان آیه و ما ننسخ من آیه او ننسینا نأت بخیر منها او مثلها اصل عبادت | را در عدد اصل کلام یافتیم مطابق می‌تواند بود که حکمت الهی این باشد مولانا نورالله در جواب آغاز کرده است و گفته که این چه مهمل است و در کدام کتابست و این را که فرموده است حضرت امیر در جواب فرموده اند که کفر خود نیست اگر این مهمل است شما وجه مستعمل را بفرمایید او گفته است ما نمی‌دانیم و این نیست که تو می‌گویی باز حضرت امیر در جواب ایشان فرموده اند که یا وجهی بگوی موافق و مطابق که یازده و یازده (پانزده) و هفده باشد موافق کلام و اگر نی وجهی که من گفتم قبول کن آداب بحث چنین نیست که سخن مدعی را رد کنی که مسموع نیست و بهیچ وجه نفرمایی یا وجهی بگوی که اینست و آن نیست که تو گفتی و

۶- ب

اگر نمی و جبهی که من گفتم قبول کن تا دلیل دیگر نمودن .  
 همه سکوت کرده اند امیر غیر که بحضرت امیر اشاره کرده اند و  
 گفته که برخیز و بطرف وثاق روانه شو چون حضرت امیر از آن مجلس  
 بیرون آمده است آن ملعون رو بطرف مولانا نورالله و ملاعین دیگر کرده  
 است | ای رو سیاهان شما نگفته بودید که ما در یک مجلس صحبت او را  
 تکفیر کنیم و الزام دهیم و بقتل آوریم بر او چیزی اثبات نکردید او بد  
 نگفت از شما سؤال کرد جواب نگفتید او جواب گفت قبول نکردید .

و در آن حالت حضرت امیر را برده اند ببخت خواجه غیاث الدین  
 پسر خواجه نورالدین ملعون که وزیر امیر زاده اسکندر و بسیحاق پسر  
 خواجه شیخ علی کم (که) نبیره خواجه زین الدین غز(قز) وینی بود و از  
 متعلقان علی الملک بودند بزانو در آمده اند و گواهی داده که ما گواهی  
 و گواهی میدهیم که این سید نورالله در صحبت امیر زاده اسکندر گفت که  
 من کس فرستادم میرزا شاه رخ را علیه اللعنه بکار زدند و گفت که تیمور  
 میران شاه و شاه رخ و جمیع جغاتیای کافرند و شمشیری که میران شاه ملعون  
 را بآن کشته بودند ایشان آنرا در زر گرفته بودند و آنرا می بوسیدند  
 و تعظیم میکردند آن ملعون با مرء خود میگفته است که ای امیران بشنوید  
 که چها گفته است حضرت امیر جواب فرموده است که سلطان قزان (غازان)  
 میرزا اینجاست و واقف احوال (و) اقوال ماست و در آن مملکت هر چه من  
 گفته باشم در صحبت اسکندر و غیره او داند و شنیده باشد هر چه او گوید  
 چنان باشد | آن ملعون گفته است که آری از سلطان قزان (غازان) پرسید

۷- الف

او داند و چون رفته اند و از سلطان قزان (غازان) پرسیده اند و گفته است  
 که ما هیچ ازین گونه سخن ازو نشنیدیم و در آن مملکت درباره ایشان  
 ازین نوع سخن نشیدایم (نشنیده ایم) آن گواهی باطل شده است و حضرت



امیر فرموده‌اند اینها که گواهی میدهند عداوة ایشان ثابت است ما در تبریزند (؟) درخانه ایشان بنزول بودیم و چند کوزه ازین فقیر متألّم و آزرده شده‌اند و پسرخواجه نورالدین را نیز در تبریز با من جهت چندین مهمات دیوانی عداوات واقع شده و برین قول جمیع اهل تبریز مطلع‌اند تفتیش فرماید بعنایت فضل‌الهی ج ۵ دفع آن شده است و مجلس آخر شده است موقوف فرمودند .

مجلس دیگر را که این فقیر را از بلخ بیازند و بیک مجلس دیگر هر چه باشد یکسو سازند آن بود که این فقیر حقیر از شهر بلخ آوردند بندگران برپای چنانکه وصف آن شنیده شود و بر اشتر و کجاوه نشانده از گرانی بند چنانکه از دارنده مکتوب تفتیش خو (۱) همد فرمود چنانکه بوزن چون از پای این فقیر برداشتند گفتند که بیست و هفت من است کشیدیم بسنگ دار | الشیطنه هرات که از زمان آدم تا این دم کسی نشان نمی‌دهد و هر که دید حیران ماند و از مدّة حبس تامدّة استخلاص هفت عدد بند برپای این فقیر نهادند و برداشتند و باز نهادند هر یک بوزنی و مقداری دیگر.

۷- ب

القصة چون این فقیر را بداد الشیطنت هرات آوردند حکم آن ملعون چنین شد که او را نیز بنزد برادرش برید تا تفتیش حال ایشان کردن این فقیر را بارک قلعه هرات بردند بنزد حضرت امیر و بداد (بدیدار) حضرت امیر این فقیر مشرف شد تا روز جمعه که اجلاس کردند در مدرسه گوهر شاد ملعونه که نو ساخته‌اند و آن ملعون بزرگ نیز بنماز جمعه در آن مدرسه آمده بود و جمیع اهل هرات از وضع (و) شریف (و) صغیر (و) کبیر در آن مدرسه جمع آمدند از قاضی و مولانا و سادات و عوام قرب بیست و سی هزار مردم جمع آمدند حضرت امیر را با این فقیر طلب داشتند و بردند بآن مجلس بآن نیت که کار آخر سازند جلاد و تیغ و جمیع کارها ساخته

۸- الف که ما را بقتل آورند و در شهر آوازه انداخته دو کافر بدمذهب ملحد خونی فدایی را آورده‌اند و خواهند کشتن زن و مرد بتفرج آمده | بمدرسه رسیدیم و در رفتیم عجب غوغایی دیدیم امیر علی که و امیر فیروز شاه نشسته و محمد درویش و خوند شاه و محمود شاه و برادر آن امیر فیروز شاه و مولانا لطف الله صدر از قضاة قاضی زاده ابهری و مولانا نورالله و مولانا فصیح و غیر هم .

اول پرسیدند که چه مذهب دارید گفتیم که مذهب امام شافعی گفتند که چه دین دارید گفتیم که دین محمد مصطفی علیه السلام گفتند که از چه ملت اید گفتیم که از ملت ابراهیم علیه السلام گفتند که درباره قیامت وحشر و نشر و عذاب و راحت و حساب و کتاب چه می گویند گفتیم که بحشر و نشر و قیامت و غیره ایمان بهمه داریم همچنانکه خدا و رسول فرموده است که يك سر موی زیر و بالا نیست امیر فیروز شاه گفت که چهار کس آمدند و گفتند که شما گفته اید که شراب حلال است در نزد آن ملعون چنین گفتند حضرت امیر فرمود که هر چه بحسب شرع و گواه صادق ثابت شود ایستاده ایم بقصاص آن امیر فیروز شاه رو بمولانا نورالله کرد و گفت چه می گویی درباره این سیّدان همه سخن بشرع و اصطلاح میگویند او در جواب گفت

۸- ب که | من گواهم و گواهی میدهم که این شخص حروفیست و پدز او حروف (ی) بود (و) مذهب اهل حروف باطلست و اینها کشتنی اند و خون اینها ریختنی حضرت امیر فرمود در جواب که تو بپدر ما یا بمادر عمر خود هیچ مصاحب شده یا هیچ مباحثه در میان پذیر (پدر) ما و ما شما را شده است او گفت که نی حضرت امیر گفتند که تو چون گواهی میدهی درباره کسی بخیر و شر که تو او را در عمر خود ندیده و مصاحب نشده چون گواهی میدهی چون در شرع گواهی برؤیت است آن ملعون سکوت کرد یکی از آن ملعونان کبیر گفت که او را علم الیقین باشد حضرت امیر در جواب فرمود

که در شرع حکم بر علم‌الیقین نیست حکم بر نجن حکم بالظواهر است او نیز سکوت کرد امیر فیروزشاه به مولانا نورالله گفت که کو آن گواهان که آمده بودند و گواهی میدادند که این سیدان گفته‌اند که شراب حلالست هر چند گواهان را طلب داشتند پیدا نه شدند و حاضر نشدند امیر فیروزشاه با امیرعلی که فرمودند که صحبت و مجلس بدو اندازیم در مجلس دیگر هر گواهی که باشد و هر حالی باشد یکبار اثبات کرده شود و کار ایشان بهر حال که باشد یکسو کنیم چند روزی توقف واقع شد تا روزی | شنیدیم که چند کسی را مولانا نورالله انگیز کرد بدروغ که بنزد آن ملعون گواهی میدهد من خود می‌دانم که ایشان کافرند و واجب‌القتل‌اند اجلاس کردند در باغ نو و حضرت امیر را با این فقیر بردند بآن مجلس و امراء دیوان و ملاعین همه بجمع حاضر گشته گواه آوردند که بیا و گواهی بده که چه گواهی داری در باره این سیدان ملعونی (ن) نخجوانی آمد و بزانو در آمد که من گواهم و گواهی میدهم که این سید نورالله در نخجوان در مجلس مولانا ابلیس (۱۹) در وقتی که شخصی مرده بود و آتش میدادند گفت که شراب حلالست درمباحثه مولانا ابلیس (۹) حضرت امیر در جواب فرمودند در آن شهر اسلام و مسلمانی هست یا نی آن شخص گواه گفت که شهر اسلام است باز حضرت امیر در جواب فرمودند که در شهری اسلام باشد و من در آن شهر پادشاه یا شهنشاه (شحنه) نبودم چرا بدفع مشغول نشدند و دیگر در آن مدت من چند ساله بوده باشم آن ملعون گفت بودی و چهارده یا پانزده ساله کم و بیش بوده باشی حضرت امیر در جواب فرمود با امراء | دیوان که چه می‌فرمایید در حق آن شخصی بر طریق سلمنا که در صغر سن سخنی گفته باشد در حال کمال عقل بر آن نباشد و ازو آن سخنان دیگر ترشح نکرده باشد امیر فیروزشاه در جواب گفت بآن ملعون که گواهی میداد

۹- الف

۹- ب

و بمولانا نورالله وغيره كه اين گواهي خود محسوب نيست كه يكي گودگي (كودكي) سخن گفته باشد اين دم در كمال عقل او را بآن مواخذ كنند اگر گواهي ديگر داري بيار هر چند طلب داشتند گواه ديگر نيافتند و كسي ديگر گواهي نهداد .

مولانا لطف الله صدر در اثناء مباحثه آغاز كرد و گفت كه شما را سيّد مي گويند سيادت شما چونت حضرت امير در جواب فرمود كه سيّد م و صحيح التّسميه و نسب خود را تا آدم پيغمبر مي دانم مولانا نورالله در جواب گفت كه تا آدم يعني تا رسول اثبات كردي و اين مقدور نيست كه كسي اثبات اين تواند كرد حضرت حضرت (كذا) امير در جواب فرمود كه من تا حضرت رسالت اثبات مي كنم و مي شمارم حضرت رسول تا آدم نسب خود را اثبات فرمود همه اهل مجلس حيران ماندند در دم بر خو (خا) ستند و

۱۰- الف بطرف خر گاه آن ملعون روانه | شدند و در خر گاه در رفتند كه كه (كذا) احوال ما را بيكبار آخر كنند .

همه خلق بجمع حيران مانده كه از آن خر گاه چه خبر بيرون مي آيد همين كه اندرون رفته اند قضاة و مفتيان آن ملعون پرسیده است كه چه كرديد مولانا نورالله گفته است در جواب كه گواه گذرانيديم و اثبات حلالی شراب كه ايشان گفته اند شد حكم قتل مي بايد كرد مولانا زاده ابهری گفته است در جواب كه چيزي اثبات نشد و اين گواهي درست نبود و اگر نيز اين گواهي اثبات شود با وجود سيادت باين قدر عصيان اين شخصان واجب القتل نيستند مولانا نورالله در جواب گفته است كه قتل ميرسد باز مولانا زاده ابهری گفته است كه نقل بنمايم كه اين شخصان با وجود سيادت اگر اثبات حلالی شراب براي ايشان شود براي ايشان قتل روا نيست بهيچ وجه از وجوه و از خر گاه بيرون آمد و بطرف شهر رفت امراء ديوان نيز از

۱۰- ب خرگاه آن ملعون بیرون آمدند ملول حال و مولانا نورالله با ایشان مولانا نورالله با امیر علی که و امیر فیروز شاه گفت که حکم قتل فرمایید امیر فیروز شاه در جواب گفت که چیزی اثبات | نکردید که ما حکم قتل فرماییم و بجمع روانه شدند و آن روز مجلس بآن آخر شد .

و باز ما را بموضع بآرك شهر دارالشیطنه هراة بردند و موقوف داشتند که بمجلسی که الوق بك (الخ) بیاید از سمرقند و در آن مجلس قطع و فسخ شود من كل الوجوه چند وقت گذشت آن ملعون اله عزم قلعه سرخس کرد و به ییلاق رفت عن قریب الزمان الوق بك از طرف دارالدجال سمرقند در سرخس باو ملحق شد و التقاء ایشان دست داد و بایکدیگر در مجلس حکایت ما را در آورده است آن دجال زاده ملعون با فرزندش که دو سید را مدت دو سال است که گرفته‌ام و محبوسند و مذهب علم خروف دارند و ایشان را بمذهب می گویند هر چند که دانشمندان و عالمان مملکت من با ایشان بحث کردند دانشمندان و عالمان مرا الزام می دهند و این قوم برایشان بهیچ وجه از وجوه کفری و یانامشروعی برایشان را نمی توانم گشت (کشت) و نمی توانم گذاشت نمی دانم چه که کنم الوق بك در جواب گفته باشد که چه چیز است که تو خیر و شر دو کس را در دو سال بر سر نمی توانی آورد بنزد من بفرست ایشانرا که اهالی و دانشمندان و عالمان و مشایخ و سادات | سمرقند را جمع کنم و با ایشان مباحثه فرمایم اگر چیزی نامشروع ایشان اثبات شود بند از بند ایشان جدا کنم و این سخن گفته و دوسه روز توقّف کرده و باز عود کرده بطرف سمرقند در یوم ایلجی (ایلجی) فرستادند و بند هاء ما را سنگین کردند تا حدّی که هیچ بشری نشان نمی داد بندی بدان گرانی و بطرف سمرقند روانه ساختند هر کس سخنی می گفتند بعضی میگفتند که شما را در آب آمو خواهند انداخت بعضی میگفتند که در راه بنوعی دیگر

خواهند کشت بعضی میگفتند که دز آن ساعه که بسمرقند برسید در دم شما را الوق بك خو(ا)هد کشت .

درین محنه سوار شدیم و روانه شدیم درویش زاده عبدالوهاب و درویش نجم الدین پیاده همراه ما بودند تا آب جیحون و بنجر گذشته شد و رفتیم بطرف سمرقند رسیدیم بعسا کر و اردوی الوق بك نماز دیگر گذشته در دم خبر شد او را ما را طلب کرد و پرسش و مباحثه و نقتیش آغاز کرد که شما را چرا گرفته اند و بچه گناه محبوس ساخته اند حکایت بهتان کارد زدن و افتراء شراب و غیره که در باره ما گفته بودند ادا کرده شد پرسید که علم حروف چیست | و اصطلاح آن چه نوع است مختصر آنرا بامن بگوئید تا من بدانم که اصطلاح شما بر چه نوع است تا حکم بر حقیقه و بطلان آن توان کرد .

۱۱ - ب

حضرت امیر فرمود که اصطلاح این علم جروف اینست که صاحب اصطلاح فرمود(ه) است که مولانا **و** الله است که حروف (سی و دو) است و باسمیه بجمیع اشیا رسیده است و خلقت انسان و حیوان و حیوان (کذا) و نبات و جماد و صوت و صدای نطق و حرکت و سکونی که در اشیا ظاهر می شود و در مظاهر مختلف همه در عدد این (سی و دو) حروفست و ازین (سی و دو) حروف بیرون نیست و این (سی و دو) حروف صفات ذات حق است الوق بك در جواب گفت که اصطلاح معلوم شد مجلس دست داد اول تندی و تیزی آغا(ز) کرد الا در آخر مجلس تبدیل شد بخیر و باما خوشی بر آمد و گفت که حالیا امشب از راه آمده اید بروید آسایشی کنید فردا مباحثه کنیم ما را بامیر بایزید پروانه چی که دوم اوست امیر دیوان اوست سپرد و سپارش کرد که نیکو تعظیم کن ایشانرا و ما دردم بامیر بایزید روانه شدیم و رفتیم در خانه او |

۱۲- الف

چنان استماع افتاد که الوق بك گفته است که من ازین سید علم حروف خواهم آموخت و پیش او درس خواهم خو(ا)ند اگر درس من نگوید و علم حروف از من پنهان دارد و دریغ کند بضر بشمشیر بفرمایم تا علم حروف را با من کماهی درس بگوید حضرت امیر در جواب فرمود که علم را که بهزار نیازمندی می‌آموزند چه قدر اثر میکند که علمی را که بشمشیر درس گویند چه اثر باشد آنرا این سخن غالباً با او رسانید(ه) شد چون صبح شد باز کس فرستاد بیایی بتعجیل چنانکه بسیار مردم وهم کردند که قضیه مگر عکس است بهمت و عنایت فضل الهی ج ه رفته شد و مباحثه دست داد .

آغاز کرد و گفت که شما گفتید که حروف (سی و دو) است (سی و دو) نیست سی و سه است حضرت امیر فرمود (سی و دو) خود معلوم است حرفی دیگر کدامست او در جواب گفت که وی يك حرف دیگر که اهل خطای بان متکلم اند حضرت امیر در جواب فرمود که این حرف شما میفرماید و او است مکسور اگر حروف را با عراب ثلثه کسی اعتبار کند نود(و)شش حرف می‌شود او گفت نی این حرف دیگرست و شکل این را و او می‌نویسند | و سه نقطه در قفاء او می‌نهند حضرت امیر فرمود بر طریق سلّمنا این را هم دلیل داریم چنانکه گفته اند .

۱۲- ب

بیت :

از (سی و دو) حرف و لام الف لا شد سی و سه ساله (پیر) برنا  
 الا بحث موقوفست بانواع سخن‌ها گفته شد و جمیع علما و سادات  
 وقضاة شهر سبز حاضر بودند همه ملزم شدند و سکوت کردند کسی را مجال  
 سخن نماند بسیار الوق بك با ما خوشی بر آمد و فرمود که بطرف و ثاق  
 بروید چون برخاستم (ستیم) و روانه شدیم از عقب آغاز کرد و گفت که

کسی که علم حروف را و جمیع علم را نیکو می‌داند است آیا من ازو علم حروف را توانم اخذ کرد آن روز مجلس بآن آخر شد .

روزی دیگر طلب‌داشتند و جمیع علما و سادات حاضر ساخته مباحثه آغاز کرد و باز در آن اثبات که حروف سی و سه است شما چون (سی و دو) شمرده‌اید و شش حرف دیگر هست در ملک خطای مستعمل است و اهل خطای بران متکلم‌اند حضرت امیر فرمود که ما نظر کنیم به بینم که پیش از ما این حروف را هم (سی و دو) شمرده‌اند یا بیش از (سی و دو) او در جواب گفت که خوش به بینم خوب باشد حضرت امیر فرمود که سخن مولانا جلال‌الدین ۱۳- الف رومی بدلیل می‌شاید یا نی او گفت | در جواب که بلی او مرد دانشمند بوده است سخن او مسموعست حضرت امیر فرمود که او فرموده است که

بیت :

چون (سی و دو) هر جا ستم هم زیر وهم بالاستم

و در جای دیگر میفرماید که

من کیستم من کیستم من هشت (و) چار و بیستم

او نیز (سی و دو) شمرده است مسموع داشت دیگر از این مقوله سخن نگفت و آن مجلس نیز بآن آخر شد بار دیگر مجلسی شد ما را طلب داشتند قاضی زاده رومی و دانشمندان دیگر حاضر بودند سوال کرد که درباره مهدی چه می‌گویید حضرت امیر فرمود که سه حدیث درباره مهدی مرویست و ظاهراً هر سه ضد می‌نماید سوال کرد که چونست فرمودند که يك حدیث اینست که لامهدی الا عیسی ابن مریم و دیگر المهدی من عترتی من اولاد الفاطمة (فاطمة) [ . . . . . ] اگر عیسی مهدی باشد بی‌پدر باشد و اولاد فاطمة را هم پذیر وهم ماذر هست و دیگر مهدی آن کس است که راه راست بنماید بتوانی هر سه طریق را تطبیق چون تواند بود بسیار مباحثه



و تفکر دست داد و بیرون شد نکردند الوق بك گفت مگر دومهدی خواهد بود حضرت امیر فرمود که غرض از دو مهدی چه باشد اگر هر دو موافق خواهند بود ازدوی (دویی) مراد چه باشد یکیش عبت (عبث) باشد و اگر هر یکی | حکم نوعی خواهند کرد آن هم مشکل می‌نماید که یکی را

۱۳- ب

مراد حیات (و) عمر باشد و یکی را ممات و یکی نجات شخصی خواهد و یکی هلاك باز فساد لازم آید و مهدی (ی) چنان رسیده است باخبار صادق که از برای نظام عالم می‌آید و اگر یکی را اراده کنیم این دو صفت برو چون اطلاق شود همچنان مشکل در میان ماند سؤال کرد که بندگی مولانا **و** الله در باره افلاك و انجم چه فرموده‌اند حضرت امیر فرمود که حدیثی نقلست درباره حضرت رسالت صلّم که حضرت الاهی (الهی) درباره ایشان فرموده‌اند که اولاك لولاك لما خلقت الافلاك حضرت بندگی مولانا فالله ج ۵ چنین می‌فرمایند که اگر وجوده حمّدی که سیصد و شصت مفصلست و بر هر مفصلی گوشتی و پپی و رکی و پوستی و دوازده سوراخ وجود او که این مفصلها و غیره و سوراخ وجود او با آن خلقت آسمانها موافق نبودی خلقت آسمانها را و درج و دقایق او را برو چرا بر این نهج خلقت نمی‌دادمی الوق بك در جواب گفت که سوراخ وجود انسانی نه است تواز کجا می‌گویی که دوازده است حضرت امیر فرمود که مردم حاضر و سوراخ حاضر بشماریم ۱۴- الف هفت سوراخ وجه را شمردند و دو سوراخ مخرج | را که نه باشد سه سوراخ دیگر کدامست حضرت امیر فرمود که دوستان و يك ناف او گفت در جواب مگر بستان زنان سوراخ باشد حضرت امیر فرمود که مردان را نیز در کوده کی (کودکی) در بستان سوراخ هست و شیر بیرون می‌آید زنان بسیار در ان

مجلس حاضر بودند گواهی دادند که چنین است و ما آزمایش کرده ایم و ناف نیز سوراخ است جبلی بصره انسانی مسدود میشود مسموع داشت و گفت که ببینید که ما دوازده سوراخ با خود داشته ایم و بی خبر بوده ایم و باز فرمود که در حق وجودیان چه میگویند حضرت امیر فرمود که از وجودیان پرسید او گفت که وجودیان کیستند حضرت امیر فرمود که مثل سید قاسم و سید نعمه الله و غیره او گفت که سید قاسم نزد من سوگند خورد که من وجودی نیستم و مذهب وجودیه ندارم حضرت امیر فرمود که مذهب وجودیه بما چه تعلق دارد و در میان ما و ایشان اختلاف بسیار است آن مجلس بآن اختصار شد.

شبی دیگر در ماه رمضان ما را طلب کرد که روزه آنجا بگشاییم رفتیم در اثناء چندین مباحثه آغاز کرد که بحضرت امیر که در پیش قره یوسف شراب | می خورده چرا چنین کردی امیر چیزی میخورد و لقمه در دهان داشتند خوردن آن توقفی شد او خود آغاز کرد و گفت که بگو بد کردم کاتب در جواب گفت که بلی بد کردیم حضرت امیر فرمودند که بد نمی کردم او گفت که چون حضرت امیر در جواب فرمود که از ان که او پادشاه جاهل بود و امر چنین فرمود اگر اطاعت کرده نشدی بیم هلاکیت بود الوق بک سکوت کرد و انواع سخنها گذشت و بآن آن مجلس آخر شد.

در مابین این مجلسها سه مکتوب بآن ملعون و ملعونه فرستاد که در دین و مذهب و سیادت این سیدان هیچ چیزی نامشروع و نامناسب نیافتیم و اینها را از این ممز (ممز) هج (هیج) گناهی نیست اگر گناه دیگر هست

و ان نمایید آن ملعونان در جواب فرستادند که گناه ایشان بأنواع است یکی جهت دین و مذهب و دیگر فرمود که ایشانرا بقتل (بی‌آر) ازالوق بك در جواب فرستادند که گناهی من در ایشان نیافتم که ایشانرا بقتل آرم اگر بمصلحت دید من راضی می‌شوید من ایشانرا خلعت می‌پوشانیدیم دستور می‌دهم تا بوطن خود روند یا (یا) درپیش خود ایشانرا هر يك امیر تومانی ساخته رعایه می‌کنم جواب فرستادند که می‌باید کشت با هر یکی را از هم جدا ساخته یکی را در ولایت اندکان | و یکی را در ولایت سیرام در بند نگاه داشتن تا موسم هلاکت ایشان او در جواب فرستاد که من نه جلادم و نه زندان بان چون بمصلحت نمی‌سازید شما دانید اگر می‌کشید شما میدانید و زندان نگاه می‌دارید قلعه سلیمانی که در عالم از آنجا محکم تر نیست ببرید و در آنجا نگاه دارید و از سر قهر با ایشان ما را باز از سمرقند ایلجی همراه کرده بدواز دهر روز از سمرقند به راه رسانیدند .

چون بآن ملعون خبر شد که ما را باز فرستاد اولوق بك و آوازه در عالم افتاد که جمیع اهل سمرقند را این سیّدان الزام کردند والوق بك ایشانرا پسندید و مرید و معتقد ایشان شد و شاگردی میخواست که بکند و علم حروف را پیش ایشان بخواند همه دشمنان منکوب شدند آن ملعون کبیر حکم کرد که اخئی و پسر خواجه نصرالله را از چاه بآرك شهر بیرون آرید و ایشان هر دو برادر را در آنجا کنید آمدند و ما را بردند بآرك بر سر چاهی که در آنجا اخئی و پسر نصرالله خواجه بودند ایشانرا بیرون آوردند و میخواستند که ما را در اندرون چاه کنند در حضور همه حضرت امیر باین فقیر آغاز کردیم که تو که کاکای عسسی میدانی که ما دوست‌دزاده

۱۵- ب لایق این چاهیم او گفت که نی حضرت امیر | فرمود که بدان که در چه کار قدم نهاده باری این قدر بکنید امروز روز سیم ماه محرم است و ایام عشور است چون ما را نمی توانید گذاشت در میان برید تا همچون بذر ما درین روز شهید شویم ما را در چاه فرستادند و گرفتند چون بنزد آن ملعون رفته است پرسیده است که دران حال چه گفتند تقریر کرده است کاکای عسس همه را سکوت کرده است و گفته که عمل خودشانست که بیای ایشان پیچیده است شش روز در ان چاه بودیم بانواع حالتها در وقت التقا ادا کرده شود .

بعد از شش روز ما را بیرون آوردند عنا شیرین که داروخه (داروغه) کرمانست بکرمان روان میشد ما را باو سپردند تا بکرمان بقلعه سلیمانی برد محبوس سازد آن ملعون گفته است در اثناء اقوال که تا من زنده ام ایشان در بند می باید که باشند ما را بشهر کرمان آوردند و جمیع علما را عناشیرین جمع کرد و مباحثه شد تا بیکنظر نیاوردند در مجلس وهمه بعضی کمر محبت و یگانگی بستند بانواع و بعضی کمر عداوة ال دشمنان منکوب و مخذول شد يك ماه در کرمان توقف شد در ماه ربیع الاول ما را بقلعه سلیمانی

۱۶- الف بردند و دران زندان | که زبان عقل از وصف آن لال است چنانکه بروزگار وصف آن شنیده شود از عنایت فضل الهی از جای که گمان نبود وجودی را انگیز ان پیدا شد که ما را خلاص کند و بانواع تدبیرها مشغول شد چون ازین دولتی و ازین منزلی که اولین و آخرین را بران غبطت باشد از عنایة فضل الله رب العالمین در پیش داشت و او را خواست بودی چه گویم وصف کمال و بزرگی و مشرب و استعداد و دولت دوجہانی او را

چندانکه بقای شام و فجر است  
شایسته این اجزاً و (جزا) اجر است  
ازماست دعا قبول گردان

از فضل و کرم یحییٰ (بحق) قرآن

این کار بردست او راست آمد و آسمان و جاب بودن همرا معین  
ساخته کس فرستاد که می باید فرو آمدن ریسمان را درویش نجم الدین پبای  
کمر آورد و آنرا بالا کشیدیم و نماز خفتنی شب شنبه (شنبه) هشتم جمادی  
الآخره (ه) قمر درعرب حضرت امیر را این فقیر بادرویش زاده عبدالوهاب  
فرو گذاشتیم و این عبدالوهاب را فرو گذاشت و ازعقب او این فقیر فرود  
آمد در نیم راه در ریسمان در بندماندم و بسیار | زحمت کشیده شد و دستهای  
این فقیر بریده شد از ریسمان چون عمر باقی مانده بود از همت آن عزیز  
بخیر مبدل شد بسلامتی فرود آمدیم و ما را آن خدا دوست بحق برد و در  
چاهی مدت بیست و دو روز نگاه داشت .

۱۶- ب

بعد از آن که جمیع غوغای طلبیدن و آن فتنه فرو نشست یاری  
همراه بنه روز بهرمز رسانید (در) هر مز چندروزی بودیم درویش محمود  
رومی را و مولانا ابراهیم و درویش شیخ را (در) جزیره هر مز یافتیم و چند  
نفر درویشان دیگر را و چند روز در آن موضع توقف دست داد حضرت  
امیر خسته شد و این فقیر هم خسته شدم و عن قریب از آن دیار بطرف شیراز  
روانه شدیم و بأنواع زحمت و خستگی در میان ملاعین معینی دست داد تا  
مدت هشت ماه در ماه ربیع الآخر بشهر بغداد رسیدیم و شاه محمّد را دیده  
شد و انواع شفقتها نمود الا عجب دین و مذهبی و اصطلاحی وضع کرده است

۱۷ الف | صورت تحریر یافت در محروسه با عنقبه (با عقوبا) ساکن بودیم و در نیت و اعتقاد آنست که باز ترك سر و جان کرده و آسایش تن و زن و غیره رو بملاعین معین نهاده تازمقی از جان باقیست تا حسین وار سر خود را بر سردار بلا نیاویخته و بچنین دولت مفاخر شده از مدعاء خود نشیند و تأهل ننماید ان شاء الله که توفیق رفیق این فقیر شود و رفیق جمیع عاشقان و صادقان راه حق بران جناب پوشیده نیست که زن و فرزند (و) عرض (و) نام و ننگ و ناموس پیش همه عزیز است الا در راه حق همچو ما عاشق و در راه محبوب ترك همه اولاست و این نکته در بعضی اوقات بران جناب پوشیده نیست. بعضی از احوال و اقوال (و) اعمال باز نمود شد تا بر اعتقاد و اجتهاد این فقیران مطلع کردند در خانه اگر کس است يك حرف بس است بنابراین معنی زیاده باز نمود نشد و از صد هزار یکی نموده شد تا تصدیع نشود والسلام علی من اتبع الهدی .

\*\*\*

۱۷ ب | چنان استماع افتاد که جناب خواجه و مولانا حسین و مولانا محمد نقل کرده اند بعالم بقا بقاء عمر شما بادمی باید معلوم کرد که بر عمر اعتمادی نیست ما که در بند بودیم و دم بدم بیم قتل و دار بود از عنایت الهی استخلاص یافتیم و آنها که بر سلوک ما طعن می کردند ایشان بعالم بقا رفتند با وجود آن که هیچ نوع درین معرضها نیامدند و این همه تنبیه و نمودارست والسلام. این صحیفه الاخلاص در محروسه با عنقبه (با عقوبا)

در روز جمعه شانزدهم ماه جمادی‌الاول (الاولی)

صورت تحریر یافت سنه ست

و ثلاثین و ثمانمائه تمت

المحبّ المشتاق غیاث‌الدین محمّد بن حسین

بن محمّد الحسینی الاسترآبادی

پایان